

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

داکتر عباس آزادیان



زنان: مسایل، مشکلات و امکانات فصل دوم

قسمت دوم: طلاق در مهاجرت

از بس که مشت کوفته ام

بر جای جای این در بسته

انگشتری که مهر تو را داشت

ماندست با نگین شکسته

مهستی بحرینی – کتاب دیدار با روشنایی

متأسفانه در مهاجرت هم مسأله خشونت در خانواده ادامه می یابد. به نظر میرسد که علی رغم تمام آموزشها و مبارزات و قوانین ضد خشونت هنوز خشونت خانوادگی به شکل گسترده ای در کشورهای غربی ادامه دارد و در نهایت منجر به طلاق میشود.

خانمی که یکی دو سالی از همسرش جدا شده است در بررسی زندگی مشترک میگوید:

"اگر کتک زدن او محدود به یک کشیده و یا یک لگد میشد حرفی نداشتم و کار به جدایی نمیکشید. ولی متأسفانه وقتی عصبانی میشد کنترل خود را از دست میداد و به جان من می افتاد و همه بدنم را کبود میکرد." این خانم هم علی رغم داشتن چند بچه و مشکلات مالی در نهایت تصمیم به جدایی میگیرد.

حاصل این است که درصد طلاق در میان ایرانیان مهاجر بالا است. به طور تاریخی درصد طلاق در کشورهای غربی بالاتر از کشورهای در حال رشد و ایران بوده است. ولی این رابطه در مهاجرت شکل معکوس به خود پیدا میکند یعنی ایرانیان مهاجر در کشورهای غربی درصد طلاق بیشتری از ساکنان این کشورهای غربی مهاجر پذیر دارند.

شکی نیست که بالا رفتن توان اقتصادی زنان، قوانین مدنی که بر حقوق برابر زنان تأکید میکند و به خصوص قوانینی که شرایط اقتصادی زوجها را در هنگام طلاق در نظر میگیرد، کاهش نفوذ مذهب در قوانین مدنی و رشد فرهنگی که نگاه منفی به طلاق در آن کمتر به چشم میخورد از جمله عواملی بوده اند که در ۳-۴ دهه اخیر در کشورهای غربی باعث افزایش درصد طلاق شده اند. زنها تحت فشار و زور زندگی کردن و تحت فشار مداوم بودن را غیر قابل قبول میدیدند، از توان اقتصادی لازم برای زندگی مستقل برخوردار شده بودند و در نهایت توانستند جامعه را به پذیرش قوانینی مجبور کنند که از حقوق آنها دفاع کند. این واقعیت که زن دیگر مجبور نبود بماند و انواع آزارها و اذیتها را بر خود و بر کودکان خود تحمل کند تأثیر قاطعی در افزایش درصد طلاق در کشورهای غربی داشت.

مطالعاتی که در کشورهای مختلف در میان ایرانیان صورت گرفته است نشان میدهد که درصد طلاق در میان ایرانیان بالاتر از درصد طلاق در میان ساکنان غیر مهاجر کشورهای غربی است.

مهرداد درویش پور در مطالعه ای در کشور سوئد نشان داد که درصد طلاق در بین مهاجران به سوئد از سوئدینها بیشتر میباشد. مطالعه آقای درویش پور نشان میدهد که ایرانیان سوئد با ۶.۸٪ بعد از مهاجران شیلیایی بیشترین درصد طلاق در جامعه سوئد را داشته اند در حالی که این درصد در میان سوئدینها ۱.۲٪ است. او عوامل متعددی را در این مورد مسؤل دانسته است. در ضمن اینکه جوانتر بودن جامعه مهاجر و ازدواج مهاجران در سنین پایینتر در بالا بودن این ارقام تأثیر داشته ولی عامل اصلی که ایشان شناسایی میکنند دشواریهای اقتصادی- اجتماعی مهاجران میباشد که به خصوص شامل سطح در آمد پایین و موقعیت اجتماعی پایینتر مهاجران میباشد. بهبود موقعیت زنان، افزایش توقعات آنها از زندگی زناشویی، نپذیرفتن زورگویی در روابط خانوادگی، نپذیرفتن بی تفاوتی و عدم حضور فعال شوهر در خانواده از دیگر عواملی است که از نظر ایشان توضیح دهنده این افزایش میباشد.

باید در نظر گرفت که در غرب به دلیل شرایط جدید قانونی و اجتماعی رابطه قدرت در درون خانواده به هم خورده است. در کشوری چون ایران مرد از لحاظ قانونی میتواند تسلط کامل بر خانواده و تصمیمهای خانواده داشته باشد و زن قانوناً باید از او اطاعت کند. مرد سرپرست خانواده و تصمیم گیرنده است. در غرب قانون از چنین رابطه ای حمایت نمیکند و به مرد حقی بیشتر از زن در چهارچوب خانواده نمیدهد. در غرب زن در مقابل خشونت - حداقل قانوناً- محافظت میشود و از امکاناتی برخوردار است که در مقابل خشونت بایستد. در صورتی که او تصمیم به چنین مبارزه ای با خشونت بگیرد نهادهایی هستند که به او امکانات لازم را میدهند. هر چند این امکانات کافی نیست و تمامی نیازهای فرد را در بر نمیگیرد ولی حداقل نیازهای ضروری او را برآورده میکند و به او امکان میدهد که به خاطر تأمین این نیازهای اولیه زندگی مجبور نباشد زیر بار زور و زندگی پر خشونت برود.

اما نمیتوان تمامی جداییها را به بحران قدرت در خانواده و یا به موقعیت پایینتر اقتصادی خانواده در مهاجرت نسبت داد. باید در نظر گرفت که مهاجرت تأثیرات روحی و روانی منفی متعددی در پی دارد و توانمندیها و

شخصیت مرد و زن را به مبارزه می خواند. عوامل شخصیتی و آمادگی روحی و روانی در جا افتادگی فرد مهاجر و خانواده مهاجر نقش برجسته ای دارد و این نقش باید تأکید شود.

باید توجه داشت که ادامه زندگی به هر قیمت سیاست درستی نمیباشد. مطالعات نشان میدهد که بچه هایی که در خانواده های پر تنش و پر دعوا زندگی میکنند، بعد از جدایی والدینشان از رشد بیشتر تحصیلی و اجتماعی برخوردار میشوند. تعداد زیادی از زنانی که تصمیم به ماندن در رابطه به هر قیمت دارند وضع بهتری ندارند و حتی میشود گفت که اگر جدا میشدند برای خودشان و بچه هایشان بهتر بود. خانمی تحصیل کرده که به خاطر فعالیت های سیاسی اش در ایران در زندان بوده و اکنون هم در کانادا مشغول کار است و از استقلال مالی کامل برخوردار است میگفت که ۱۰ سال است که با همسرش مثل دو غریبه زندگی میکنند. در یک خانه و با بچه ها هستند ولی دو تا اتاق خواب جدا دارند. نه رابطه خانوادگی، نه رابطه مالی و نه رابطه جنسی با هم دارند. هر کس کار خودش و مسائل خودش. میگفت که احساس درک نشدن و درک نکردن دارند. میگفت:

"همدیگر را دوست داشتیم که ازدواج کردیم ولی بر اساس دلایل سیاسی نادرست بود. وقتی که به کانادا آمدم دیدیم که آن ریشه ها دیگر وجود ندارند. حالا احساس میکنم که بچه هایم از این رابطه خیلی ضربه خورده اند. آنها هم عصبی هستند و هر چند در سن ازدواج قرار دارند میگویند که نمیخواهند ازدواج کنند." این خانم برای رعایت کردن انصاف اضافه میکند که شوهرش هیچ وقت اهل قمار و مشروب و دوست بازی و غیره نبوده ولی از لحاظ روحی از هم دور شده اند.

خانم دیگری که حدود ۴۰ سال سن داشت در مورد روابط خانوادگی با من صحبت میکرد. ایشان و همسرشان هر دو در مبارزه علیه رژیم ایران فعال بودند و هر دو به زندان افتادند و شکنجه شدند و از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم شدند. در نهایت مجبور شدند از ایران خارج بشوند و بعد از چندین سال سرگردانی به کانادا آمدند. میگفت رابطه ای سرد و دور دارند و مطمئن نبود که چرا هنوز با هم زندگی میکنند. میگفت آن زمینه مشترک سیاسی از بین رفته است و شاید تنها حضور بچه ها باشد که آنها را در کنار هم نگه داشته است. میگفت:

"در خانواده مرد سالاری نداشتیم و نداریم. زورگو نیست، فشار نمی آورد و محدود نمیکند. دو تا انسان برابریم ولی مشکلات ما فراوانند. به خصوص مشکلات مالی و از بین رفتن اعتبارهای مالی در جامعه. بعد از ۲۰ سال ازدواج از هم دوریم. به خصوص من حوصله او را ندارم، به خاطر دردها و بیماریها و مشکلات عصبی".

به نظر من در نظر گرفتن اینکه مسائل و مشکلات خانواده ها محدود به رابطه قدرت و زورگویی نمیشود و مسایل مشکلات فردی، و از جمله روحی و روانی، از جمله عوامل منفی تخریب کننده رابطه زناشویی هستند میتوانند باعث تأثیر گذاری مثبت بیشتری باشد. این درک و مبارزه برای حل مسایل فردی نه تنها ایجاد دوام بیشتر در خانواده و کم شدن میزان طلاق را میتواند در پی داشته باشد، که حتی میتواند باعث بشود که خانواده به محیط امن و آرامش تبدیل شود و ارزشهای انسانی زن و مرد و حقوق برابر آنها در خانواده به رسمیت شناخته شود.

البته شکی نیست که مسایل اقتصادی نقش اساسی در ساختار خانواده بازی میکند و شاید هم مهمترین تاثیر را داشته باشند. ولی تغییر در این ساختارها مبارزه ای است طولانی و نمیتوان تغییر منطقی در ساختار خانواده را موکول به روزی کرد که برابری اقتصادی در جامعه ایجاد شده باشد.

در مواردی اختلافها و تنشها به زورگویی شوهر ارتباط ندارد ولی ریشه در نا برابری تاریخی دارد که اعتماد به نفس زن را از او گرفته است. مردی میگفت:

"۱۶-۱۵ سال است که در کانادا زندگی میکنیم ولی همسرم هنوز یک چک نوشتن را یاد نگرفته است. برای کوچکترین کاری باید به من تلفن کند. هر چند من همیشه مشوق او بوده ام که استقلال بیشتر داشته باشد و توان اجتماعی خود را بالا ببرد."

وقتی به این رابطه و مشکلاتش نگاه میکنیم در یک طرف مردی را میبینیم که سعی میکند رابطه برابر با زن خود داشته باشد ولی در طرف دیگر زنی را داریم که هنوز اسیر روابط غلط قدرت نا برابر است. این زن در خانواده ای به هم ریخته بزرگ شده بود که هیچ گاه در آن آرامش وجود نداشت. او بعد از جدایی مادرش گیر نامادری افتاد که همه چیز را در کنترل مطلق خود داشت. امکان تحصیل برای او محدود بود و برای رهایی از این شرایط و برای رهایی از دست، به قول خودش، یک "نا مادری بی شعور، بی فرهنگ و خشن" مجبور به ازدواج زود هنگام شد. حاصل این است که زن از اعتماد به نفس پایین رنج میبرد و هیچگاه نتوانسته است به مقداری هر چند محدود از استقلال دست پیدا بکند.